

مطالعات اسلامی: تاریخ و فرهنگ، سال چهل و دوم، شماره پیاپی ۸۵/۴،
پاییز و زمستان ۱۳۸۹، ص ۵۱-۸۲

تأملاتی تاریخی درباره نهم ربیع*

مسلم نجفی

دانشجوی دکتری مدرسی معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد

Email: Moslem.najafi@yahoo.com

دکتر هادی وکیلی

استادیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد

Email: vakili355@yahoo.com

چکیده

بعضی از شیعیان بر این باورند که نهم ربیع‌الاول روز قتل عمر بن خطاب خلیفه دوم به دست ابولؤلؤ ایرانی است. از این رو طی چند سده گذشته در میان شماری از شیعیان مراسمی با عنوان "عیدالزهراء"، "فرحة الزهراء"، "عمرکشان" و "غدیر دوم" برگزار می‌شده است که به طور طبیعی موجب ناخشنودی جامعه اهل سنت که اکثریت مسلمانان را در بر می‌گیرند، می‌شده است. این پژوهش در پی دستیابی به پاسخی برای این پرسش است که برگزاری چنین مراسمی تا چه حد مبتنی بر واقعیات تاریخی درباره تاریخ قتل خلیفه دوم و قاتل وی می‌باشد؟ نیز پاسخ به این سؤال که این مراسم چگونه نزد بعضی شیعیان به ویژه در ایران - با محوریت آرامگاه بابا شجاع‌الدین در کاشان - رواج یافت؟ و این که این مراسم تا چه اندازه می‌تواند وجاهت دینی و شرعی داشته باشد؟

واژگان کلیدی: نهم ربیع، عمر بن خطاب، فیروز ابولؤلؤ، عمرکشان، آرامگاه بابا شجاع‌الدین

مقدمه

برخی از شیعیان اعتقاد دارند نهم ربیع‌الاول سالروز قتل خلیفه دوم عمر بن خطاب، به دست فیروز ایرانی معروف به ابولؤلؤ است. اینان از آنجا که خلیفه دوم را غاصب مقام خلافت و عنصر اصلی در انحراف جانشینی پیامبر اسلام (ص) از مدار صحیح و مورد نظر خداوند و رسول‌الله (ص) می‌شناسند، و نیز برجسته‌ترین فرد در ایذاء و آزار خاندان نبوت، بویژه حضرت فاطمه زهرا (س) می‌دانند قتل او را رخدادی شادی‌بخش دانسته و این روز را به جشن و شادی می‌پردازند. هر چند جامعه امروز شیعیان کمتر شاهد چنین مراسمی است، اما هنوز می‌توان در افواه عموم نام‌های گوناگونی را که بر این روز نهاده شده، یافت؛ از قبیل "عیدالزهرا"، "فرحه‌الزهرا"، "عمرکشان"، "روز رفع‌القلم" و "غدیر دوم".

از سوی دیگر دسته‌ای از شیعیان را عقیده بر آن است که قاتل عمر یعنی ابولؤلؤ فردی مسلمان، شیعه و از محبان اهل بیت (ع) بوده و با موافقت قلبی و قلبی حضرت علی (ع) اقدام به این قتل نموده یا دست کم پس از این اقدام مورد تحسین و تمجید و حمایت آن حضرت قرار گرفته و سرانجام توانسته با پشتیبانی امام (ع) از مدینه به کاشان بگریزد و در همان جا از دنیا رفته و مدفون گشته است. بنابراین در قرون گذشته بر مزار او در کاشان، گنبد و بارگاه نسبتاً با شکوهی به سبکی شبیه آرامگاه امامزاده‌ها و شخصیت‌های دینی بزرگ ساخته شده است. این آرامگاه هر ساله زائران زیادی را به ویژه در روز نهم ربیع به خود جلب کرده و مردم قداست و احترام ویژه‌ای برای آن قائل بوده‌اند. همچنین بعضی از علمای معروف شیعه به آداب و مناسک دینی خاصی برای این روز در کتب ادعیه یا فقهی خویش اشاره کرده‌اند؛ مانند مرحوم مجلسی در *زادالمعاد* و ابن طاووس در *اقبال‌الاعمال* و ابن ادریس در *السرائر*. آنچه در این نوشتار

مورد کاوش قرار می گیرد، تلاش برای دستیابی به پاسخ به این سه پرسش است:

۱. آیا قتل خلیفه دوم توسط ابولؤلؤ، در روز نهم ربیع رخ داده است یا در روزی دیگر؟
 ۲. آیا ابولؤلؤ از شیعیان و محبان علی(ع) بوده و اقدام او انگیزه دینی و مذهبی داشته و از این رو مورد تحسین حضرت قرار گرفته است؟
 ۳. آیا محافل جشن و سروری که برخی شیعیان در سالگشت این روز برپا می کرده‌اند، می‌تواند مبنای صحیح تاریخی، شرعی و دینی داشته باشد؟
- یادآور می‌شود که قلمرو تاریخی و زمانی این جستار تا پایان عصر صفوی می‌باشد.

۱. کاوشی در گزارش‌های مربوط به تاریخ قتل خلیفه دوم

آنچه از مجموع گزارش‌های منابع تاریخی به دست می‌آید این است که خلیفه دوم عمر بن خطاب در روز بیست‌وشش یا بیست‌وهفت ذی‌الحجه سال بیست و سوم هجری به دست شخصی ایرانی به نام فیروز معروف به ابولؤلؤ در مسجد مدینه ضربت خورد و سه روز بعد از دنیا رفت.

محمد بن جریر طبری (۲۴۴ - ۳۱۰ ق) پس از نقل مشروح این واقعه درباره زمان این حادثه، اقوال متعددی را روایت کرده است. او از فردی به نام مسعود بن مخرمه نقل کرده که: «عمر شب چهارشنبه سه روز مانده از ذی‌حجه سال بیست و سوم درگذشت. صبحگاه چهارشنبه او را بردند و در خانه عایشه پهلوی پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم و ابوبکر دفن کردند» (طبری، ۵۶۰/۲). طبری در ادامه این قول را هم آورده که عمر چهار روز مانده از ذی‌حجه درگذشت و یک روز از ذی‌حجه مانده بود که با عثمان بیعت کردند و خلافت وی [عثمان] از محرم سال بیست و چهارم آغاز شد (همو،

۵۶۱/۲). این مورخ پنج قول دیگر هم نقل کرده که در همگی زمان قتل او آخر ذی‌حجه - حداکثر با دو سه روز اختلاف - ثبت شده است (همان).

یعقوبی (د ۲۹۲ق) که پیش از طبری می‌زیسته نوشته است: «عمر روز چهارشنبه چهار شب از ذی‌الحجه مانده در سال بیست‌وسه و از ماه‌های عجم در تشرین دوم ضربات خورد و کسی که او را ضربت زد، ابولؤلؤه غلامی از مغیره بن شعبه بود که با خنجری زهرآلود او را از پای درآورد» (یعقوبی، ۱۵۹/۲). همچنین از مورخان متقدم ابن سعد (د ۲۳۰ق)، مسعودی (د ۳۴۵ق)، ابن اعثم (د ۳۱۴ق) و بلاذری (د ۲۷۹ق) نیز قتل خلیفه را در روز بیست‌وشش یا بیست‌وهفت ذی‌الحجه دانسته‌اند.

در کنار گزارش‌های متعدد مورخان در مورد تاریخ قتل عمر بن خطاب، بررسی اقوال و آرای علمای شیعه نیز در این زمینه مؤید همان قول است. ابن ادریس حلی (د ۵۹۸ق)، که از فقهای نامدار شیعه است، نیز واقعه قتل را بیست‌وشش ذی‌الحجه دانسته است. او در کتاب الصیام هنگامی که روزه‌های استحبابی را بر می‌شمرد، به ماه ذی‌الحجه که می‌رسد، پس از مستحب دانستن روزه در ایام ۱۸، ۲۴ و ۲۵ این ماه - که به ترتیب مصادف است با روز غدیر، صدقه دادن علی (ع) بهنگام رکوع نماز و نزول سور هل آتی - وقتی به روز بیست‌وشش ذی‌الحجه می‌رسد می‌نویسد: «و فی الیوم السادس و العشرین منه سنه ثلاث و عشرين من الحجرة، طعن عمر بن خطاب و فی التاسع و العشرین منه، قبض عمر بن خطاب، فینبغی للانسان ان یصوم هذه الایام، فان فیها فضلاً کبیراً و ثواباً جزیلاً و قد یلتبس علی بعض اصحابنا یوم قبض عمر بن الخطاب، فیظن انه یوم التاسع من ربيع الاول و هذا خطأ باجماع اهل التاریخ و السیر و قد حقق ذلک شیخنا المفید فی کتابه کتاب التواریخ و ذهب الی ما قلناه» (ابن ادریس، ۱، ۴۱۸ - ۴۱۹).

بنابراین او نیز جراحات عمر را روز بیست‌وشش و درگذشت او را بیست‌ونه

ذی‌الحجه دانسته و تصریح کرده که این تصور برخی از شیعیان که این حادثه در نهم ربیع بوده، بر خلاف اجماع مورخان و سیره‌نویسان است و برای تقویت این سخن افزوده که شیخ مفید هم همین نظر را تایید و اثبات کرده است.

علامه مجلسی (۱۰۳۷-۱۱۱۰ق) از محدثان و متکلمان عصر صفوی، اقوال متعددی از بزرگان اهل سنت را نقل کرده که نظر فوق را تایید کرده‌اند؛ نظیر مؤلف *العدد التویبه* (ص ۳۲۸-۳۳۱)، ابن عبدربه *(الاستیعاب، ج ۲، ۴۶۷)* و واقدی. مجلسی در ادامه افزوده است: «ما ذکر ان مقتله کان فی ذی‌الحجه هو المشهور بین فقهاء الامامیه» *(بحارالانوار، ۱۱۸/۳۱)* و آنگاه قول شیخ مفید را از *مسار الشیعه* آورده که «و جمهور الشیعه یزعمون ان فیہ قتل عمر بن الخطاب [...] لیس بصحیح» (همان، ۱۱۹). اما وی در سطور بعد قول مشهور میان مورخان و فقهای شیعه و نیز قول اجماعی اهل سنت را رها کرده و می‌گوید: «والمشهور بین الشیعه فی الامصار و الاقطار فی زماننا هذا هو انه الیوم التاسع من ربیع الاول و هو احد الاعیاد» (همان، ۱۱۹).

تا این‌جا سخن مجلسی این است که شیعه در زمان و مکان ما- یعنی در عصر صفویه و دیار اصفهان و ایران- نهم ربیع را روز قتل خلیفه دوم و بنابراین آن را روز عید وشادی تلقی می‌کنند. وی در ادامه مستند این نظر شیعیان را سخن فرزند ابن طاووس در *زوائد الفوائد* می‌داند. ایشان سپس حدیثی طولانی از کتاب *المحتصر* اثر شیخ حسن ابن سلیمان را نقل می‌کند. راوی آن حدیث احمد بن اسحاق قمی از یاران امام حسن عسکری (ع) است که وقتی شیعیان در روز نهم ربیع به منزل وی در قم رفتند، ابن اسحاق را مشغول اعمال روز عید دیدند. وقتی پرسیدند منظورتان کدام عید است، او پاسخ داد عید روز نهم ربیع. او وقتی با تعجب شیعیان روبرو شد، گفت من با جماعتی از شیعیان در روزی که نهم ربیع بود، در سامرا به دیدن امام عسکری (ع) رفتیم و دیدیم ایشان مشغول اعمال روز عید هستند و به ما فرمودند چه عیدی برای

اهل بیت بالاتر از امروز. امام سپس از قول پدرش امام هادی (ع) حدیثی طولانی از حدیقه بن یمان - از صحابه رسول الله (ص) - نقل فرمود. بر اساس آنچه مجلسی در ادامه نقل کرده، رسول الله (ص) و امام علی و حسنین (ع) نیز سال‌ها پیش از واقعه قتل خلیفه دوم، بشارت روز نهم ربیع و قتل آن خلیفه نگون بخت را داده و از همان زمان شادی می‌کرده‌اند. براساس این نقل رسول الله (ص) جفای فراوانی را از خلیفه دوم به اهل بیت خویش و به ویژه به دخترش حضرت زهرا (س) پیشگویی کرده و عمر را ملعون و منفور ایشان می‌داند تا این‌که نفرین دختر رسول الله روز نهم ربیع در حق او اجابت می‌شود و به قتل می‌رسد. در ادامه حدیث آمده که خدیفه پس از ذکر مطالبی دیگر می‌گوید روزگار ادامه یافت تا این‌که خلیفه دوم به قتل رسید و من برای عرض تهنیت نزد امام علی (ع) آمدم. حضرت مرا به یاد حضورم در نزد رسول الله و سخنان ایشان آورد و از واقعه قتل ابراز خوشحالی کرد و آن روز، روز نهم ربیع بود. امام سپس هفتاد و دو نام برای آن روز شمرد. مجلسی آن‌گاه سخنانی از ابن طاووس (۵۸۹ - ۶۶۴ ق.) را از کتاب *الاقبال* او آورده که گفته است: «بدان من درباره امروز [نهم ربیع] روایت عظیم‌الشانمی یافتیم». احتمالاً منظور ابن طاووس روایت مزبور از احمد بن اسحاق قمی و خدیفه است. از ادامه سخن ابن طاووس به نظر می‌رسد که او حدیث مذکور را در آثار ابن بابویه [شیخ صدوق] دیده است. مجلسی در ادامه، قول نهم ربیع را بر ماه ذی‌الحجه ترجیح داده و گفته است استبعاد ابن ادریس و امثال او درباره وقوع حادثه در نهم ربیع وارد نیست؛ زیرا با شهرتی که این روایات بین اکثر شیعیان سلف و خلف دارد، اعتبار آن حفظ می‌شود و احتمال دارد مورخان عامه [سنی] که تاریخ ذی‌الحجه را گفته‌اند، به این خاطر باشد که امر را بر شیعه مشتبه سازند تا این روز را عید نگیرند (ن. ک. همان، ۱۳۱).

در این باره باید گفت؛ اولاً، مجلسی در این جا سخن ابن طاووس را به طور کامل

نقل نکرده که اگر نقل می‌کرد معلوم می‌شد ابن طاووس درباره نهم ربیع کاملاً مردّد است؛ زیرا او نوشته است: «وجدنا جماعة من العجم و الاخوان يعظمون السرور فيه و يذكرون أنه يوم هلاك بعض من كان يهون بالله جل جلاله و رسوله صلوات اله عليه و يعاديه، و لم اجد فيما تصفّحت من الكتب الى الان موافقه اعتمد اليها للروايه التي رويناها عن ابن بابويه تغمده الله بالرضوان» (ابن طاووس، ۱۱۳/۳). ابن طاووس با این که شادی و بزرگداشت این روز توسط شیعیان عجم را دیده، اما با این حال می‌گوید تا کنون کتاب قابل اعتمادی نیافتم که روایت ابن بابویه را تایید کند. البته او نگفته که این روایت را در کدام اثر ابن بابویه دیده است. او در پایان اضافه کرده که شاید تعظیم نهم ربیع به خاطر شروع امامت حضرت مهدی (ع) باشد (همان). البته شاید این احتمال موجه باشد، اما با این حال باید دانست که هم موضوع روایت ابن ابی اسحاق و هم آنچه که در عرف عجم به نظر می‌رسد، قتل خلیفه دوم مطرح است.

ثانیاً، این که مجلسی احتمال داده که اهل سنت عمداً تاریخ ذی‌الحجّه را تغییر داده‌اند تا شیعه آن را عید نگیرد، احتمال بجایی نیست؛ زیرا همین مورخان حوادث زیاد دیگری را نقل کرده‌اند که به نفع عقاید شیعه است؛ به ویژه آن‌که ناقل تاریخ ذی‌الحجّه، فقط آنان نیستند، بلکه بعضی از مورخان بزرگ و معروف شیعه همچون یعقوبی و ابن اعثم و همچنین مسعودی - که متهم به تشیع است - نیز همین رأی را دارند. به علاوه اگر قرار باشد شیعه مناسبت قتل خلیفه دوم را عید بگیرد، در هر صورت این کار را خواهد کرد، خواه روز نهم ربیع باشد یا روزی از ماه ذی‌الحجّه؛ کما اینکه دیدیم ابن ادریس این بزرگداشت را در ماه ذی‌الحجّه توصیه کرده است.

مرحوم مجلسی علاوه بر بحار الانوار، در زادالمعاد نیز اظهاراتی درباره این موضوع دارد. این کتاب مجموعه‌ای از اعمال و مناسک عبادی مربوط به ایام سال است؛ نظیر کتاب الاقبال از ابن طاووس و مفاتیح الجنان از شیخ عباس قمی. مجلسی می‌نویسد:

«بدان که میان علمای خاصه و عامه در تاریخ وفات عمر بن الخطاب خلاف است و شهر میان فریقین آن است که قتل آن در روز بیست و ششم ماه ذی الحجه واقع شده است [...] و بعضی بیست و هفتم نیز گفته‌اند و مستند این دو قول، نقل مورخان است» (مجلسی، *زادالمعاد*، ۳۷۲). وی به رغم این سخن صریح، برای تقویت قول نهم ربیع ادامه می‌دهد: «و از کتب معتبره چنان معلوم می‌شود - چنانچه الان میان عوام شیعه مشهور است - که قتل او در روز نهم ماه ربیع واقع شده و سابقاً میان جمعی از محدثین شیعه نیز چنین مشهور بوده است» (همان). او پس از این دوباره قول ابن طاووس را از کتاب *اقبال* آورده و اعتراف دارد که او «این حدیث [اشاره به حدیث ابن اسحاق] را تأویل نموده است» و آنگاه می‌گوید؛ خلف (فرزند) ابن طاووس در کتاب *زوائد الفوائد* قول نهم ربیع را تقویت نموده است (همان، ۳۷۲)، مجلسی پس از ذکر مجدد حدیث طولانی ابن اسحاق - که پیش از این خلاصه‌ای از آن از بحار نقل شده - آورده است: «کفعمی در کتاب مصباح گفته است که صاحب *مسار الشیعه* روایت کرده است که هر که در روز نهم ربیع الاول چیزی انفاق کند، حقتعالی گناهان او را بیامزد و مستحب است در این روز اطعام برادران مؤمن و [...]» (همان، ۳۷۷). ظاهراً در این جا اشتباهی رخ داده است؛ یعنی کفعمی در نقلش از *مسار الشیعه* اشتباه کرده و مجلسی بدون مراجعه مستقیم به این کتاب روی نقل اشتباه او حساب کرده است؛ زیرا شیخ مفید (۳۳۶-۴۱۳ ق.) در *مسار الشیعه* چیزی درباره نهم ربیع نگفته است و هیچ مناسبتی را در این روز نقل نکرده است؛ بلکه برخلاف قول مشهور، وفات امام عسکری (ع) را روز چهارم ربیع الاول دانسته و بنابراین آغاز خلافت امام قائم (ع) را از همین روز چهارم دانسته است (شیخ مفید، ۴۹). شیخ مفید پیش از این در شمارش مناسبت‌های ماه ذی الحجه، بیست و شش ذی الحجه را روز ضربت خوردن عمر بن خطاب و روز ۲۹ این ماه را روز درگذشت وی می‌داند. عبارت او چنین است: «و فی

اليوم السادس والعشرين سنة ٢٣ ثلاث و عشرين من الهجرة قبض عمر بن الخطاب» (همان، ۴۲). بنابراین عبارات مساز الشیعه خلاف استفاده‌ای است که مرحوم مجلسی در *زادالمعاد* از آن کرده است و حتی مؤید نقل مورخان سنی و شیعه درباره روز قتل خلیفه دوم است. جالب‌تر این است که کفعمی (۸۴۰-۹۰۵ق). خودش قتل عمر را در روز ۲۶ ذی‌الحجه دانسته و مجلسی همین قول او را در بحار هم آورده است (مجلسی، *بحارالانوار*، ۱۱۸/۳۱). معلوم نیست چرا مجلسی از نقل اشتباه سخن شیخ مفید توسط کفعمی، خلاف تاکید خود کفعمی بر ۲۶ ذی‌الحجه، باز هم در *زادالمعاد* او را طرفدار قول نهم ربیع دانسته است. سخن کفعمی در *المصباح* (ص ۵۱۱) چنین است: «انما قتل عمر يوم الاثنين لا ربيع ليال بقين من ذی‌الحجه سنة ثلاث و عشرين من الهجرة». او با آوردن «انما» که دال بر حصر است تاکید کرده که روز قتل عمر «فقط» در روز دوشنبه چهار روز به پایان ماه ذی‌الحجه سال ۲۳ هجری رخ داده است. مجلسی پس از نقل حدیث ابن اسحاق و در پایان این بحث در *زادالمعاد* بر آن است تا نشان دهد که "در فضیلت این روز و وقوع این قضیه مبارکه، احادیث بسیار وارد شده و در اعصار سابقه، میان شیعه مشهور بوده و برخلافش روایتی به نظر این قاصر نرسیده است و اتفاق مورخان عامه با احادیث معتبره معارضه نمی‌کند" (مجلسی، ۳۷۸).

عبارات اخیر علامه مجلسی در *زادالمعاد*، قوت زیادی ندارد؛ زیرا اولاً؛ در فضیلت این روز و وقوع این قضیه احادیث بسیار نقل نشده است؛ چه آن‌که اگر چنین احادیثی غیر از حدیث احمد بن اسحاق موجود بود، پس چرا او آنها را در *بحار* و *زادالمعاد* نیاورده است؟ ثانیاً همین یک حدیث هم در گذشته بین شیعه مشهور نبوده، زیرا خلافتش را در اقوال مورخین و فقهای شیعه دیدیم. ثالثاً اگر منظور مجلسی از این‌که گفته «برخلافش روایتی به نظر این قاصر نرسیده»، نقل یا روایت تاریخی باشد، که صحیح نیست و اگر مرادش احادیثی از معصومین (ع) باشد، سودی برای نظریه ایشان

ندارد؛ زیرا به نظر می‌رسد پیدایش قول نهم ربیع مربوط به پس از عصر معصومین و عمدتاً از قرن ششم به این طرف باشد. ضمن آنکه می‌دانیم اگر مراد عبارت مذکور این است که از معصومین سخنی در تاریخ قتل خلیفه دوم نرسیده اصولاً روش وسیره آن بزرگواران این نبوده که در مورد تاریخ قتل خلفا سخن بگویند. در این میان حدیث ابن اسحاق قمی تنها خبر واحدی است که در کتب روایی قرن ششم به این سو دیده می‌شود که در کتبی مانند مصباح الانوار، المحتضر، و انوار النعمانیه آمده؛ اما نام راویان آن در کتب رجالی و نیز در ضمن سند هیچ حدیث دیگری وارد نشده است. برای روایت یاد شده سه سند وجود دارد: ۱. سند مصباح الانوار - قدیمی‌ترین مستند این روایت - بنا بر آن چه در پاورقی المحتضر آمده چنین است: اخبرنا ابو محمد الحسن بن محمد القمی حدثنا ابوبکر محمد بن جعدویه القزوینی [و چند راوی دیگر].

۲. سند کتاب المحتضر چنین است: "علی بن مظاهر الواسطی عن محمد بن العلاء الهمدانی الواسطی و یحیی بن جریح البغدادی".

۳. سند جزایری در انوار النعمانیه: احمد بن محمد بن اردشیر دستانی، ابوالبرکات بن محمد جرجانی [و چند راوی دیگر].

صرف نظر از بحث ارسال و انقطاع سند، اگر تنها راویان نامبرده را در نظر بگیریم، نام هیچ‌یک از آنان را در کتب رجالی نمی‌یابیم و کسی از عالمان شیعه از این افراد نام نبرده، بلکه در سند هیچ روایت دیگری واقع نشده‌اند، تنها راوی اصلی احمد بن اسحاق - که گفته می‌شود آن کلمات را از امام هادی علیه السلام شنیده - معروف است. بنابراین روایت علاوه بر ضعف منبع از نظر سند نیز قابل قبول نیست» (صادقی).

این حدیث ضعف مفهومی و محتوایی عمده‌ای هم دارد که در آینده (در بحث آداب نهم ربیع) خواهد آمد.

رابعاً؛ این که مجلسی گفته «اتفاق مورخان عامه با احادیث معتبره معارضه نمی‌کند»،

در صورتی قابل قبول است که «احادیث معتبره» ای در کار باشد؛ حال آن‌که چنین احادیثی در اختیار نیست.

به هر صورت باید توجه داشت که مرحوم علامه مجلسی در قرن ۱۱ و اوایل قرن ۱۲ هجری می‌زیسته است. در این دوران پادشاهان تندروی شیعه مذهب صفوی در اوج قدرت قرار داشتند و علمایی مانند مجلسی که به خاطر حفظ مصالح مسلمانان روابط خوبی با دربار داشتند، احتمالاً متأثر از فضای سیاسی-اجتماعی و تعصب‌آمیز حاکم بر جامعه نیز بوده‌اند. پس از این معلوم خواهد شد که برخی شاهان صفوی به ویژه در مورد مسئله نهم ربیع نگاه جانب‌دارانه‌ای داشته و به احیاء و توسعه آن پرداخته و از برخی علمای معاصر خویش خواسته‌اند تا در این جهت اقداماتی را انجام دهند.

یکی دیگر از علمای عصر صفویه سید نوراله بن شرف‌الدین مرعشی تستری (شوشتری) (۹۵۶-۱۰۱۹ ق) است. او سلطنت چهار تن از شاهان صفوی از جمله شاه طهماسب و شاه عباس کبیر را درک کرده است. صفویان در ایران پس از گذشت حدود پانصد سال از اقتدار و سلطه حاکمان شیعه آل بویه، بار دیگر به ترویج تشیع پرداخته، آن را مذهب رسمی ایران قرار دادند و باعث یکپارچگی آن گشتند. طبیعی است که در این اوضاع و احوال علمای شیعه و عقاید آنان موقعیت بهتری برای عرض اندام یافتند. در این بین رویارویی علمای شیعه و اهل سنت نیز رونق خاصی یافت. از آن جمله میرزا مخدوم شریفی (د ۹۸۴ ق)، یکی از علمای اهل سنت کتابی علیه عقاید شیعیان تألیف نموده که آن را *نواقض الروافض* نامید. او در این کتاب از دیدگاه خود، در پی برشمردن عقاید و آداب انحرافی شیعیان بود. از جمله این آداب انحرافی و مسموم، از جشن مردم کاشان در سالروز قتل خلیفه دوم یاد کرده است. نکته جالب این‌که مردم کاشان این جشن را روز بیست‌وششم ذی‌الحجه انجام می‌داده‌اند نه نهم ربیع (ن. ک).

تستری، ۲/۲۴۱). تستری هم وقتی در *مصائب النواصب فی الرد علی نواقض الروافض* در صدد پاسخ به او برمی آید، درباره تاریخ این مراسم ساکت است و این خود نشان می دهد که در کاشان و شاید سایر بلاد ایران مردم تا آن زمان معتقد بوده اند، قتل خلیفه دوم در ماه ذی الحجّه بوده نه ربیع الاول.

میرزا عبدالله افندی اصفهانی (۱۰۶۷-۱۱۲۹ ق). در *ریاض العلماء و حیاض الفضلاء* در ذیل مدخل «ابولؤلؤ فیروز...» همچون تستری به پاسخ بخشی از اعتراضات میرمخدوم سنی مذهب پرداخته است. او اذعان دارد که جمعی از علمای امامیه مانند شیخ مفید و شیخ بهایی (در *ایضاح المقاصد*) و ابن ادریس و امثال آنان و اکثر کتب عامه معتقدند قتل خلیفه دوم در بیست و شش ذی الحجّه رخ داده است. آن گاه می افزاید: «قال جماعه من الاصحاب انه كان يوم التاسع من شهر ربیع الاول و قد ورد بذلك روایات و روی فیہ اعمال و هو المعمول و قد اوردنا شرح القول فی ذلک فی کتاب لسان الواعظین» (افندی، ۴، ۳۸۰-۳۸۳).

افندی در اثر دیگری به نام *تحفه فیروزیه*^۱ که آن را به خواست شاه سلطان حسین صفوی نوشته، همچون مجلسی معتقد است اهل سنت تاریخ قتل خلیفه را از ربیع الاول به ذی الحجّه تحریف کردند؛ به طوری که حتی اهل کاشان با این که شیعه بودند، پیش از صفویه به خاطر فشار سنی ها، سنی شدند و فکر کردند قتل در ذی الحجّه بوده است، تا این که شیخ علی کرکی جبل عاملی به ایران آمد و به حضور شاه اسماعیل و شاه طهماسب رسیده و نظر داد که تاریخ نهم ربیع درست است. کرکی به این ترتیب بود که مراسم شیعه را در این روز احیاء کرد (جعفریان، ۱/۴۳۱)؛ به نقل از افندی، *تحفه فیروزیه*). افندی در بخش های بعدی کتابش نیز همین ادعا را تکرار کرده است. او

۱- بر اساس پژوهش آقای جعفریان از کتاب *تحفه فیروزیه* فقط دو نسخه خطی وجود دارد. وی گزارش مفید و مفصلی از این کتاب ارائه کرده است (نک. جعفریان، ۱/۴۲۵).

در جایی وقتی روایات تاریخی قتل خلیفه دوم را می‌آورد- که همگی قتل او را در اواخر ذی‌الحجه دانسته‌اند- باز هم اصرار دارد که سخن شیخ علی کرکی که در کتاب *عقد الدرر فی بقر بطن عمر آمده*، صحیح است که گفته قتل در نهم ربیع بوده است (همان، ۴۶۸). افندی آن‌گونه که خود در *لسان الواعظین* آورده، در دفاع از درستی قول نهم ربیع به تفصیل سخن گفته است. نگارنده این کتاب را نیافته است، اما با توجه به اینکه او در قرن ۱۱ و ۱۲ می‌زیسته بسیار بعید می‌نماید که به حدیث و روایت جدیدی دست یافته و به آنها استناد کرده باشد.

۲. تحلیل اخبار مربوط به ابولؤلؤة

الف. ابولؤلؤة کیست؟

درباره ابولؤلؤة (معروف به ابولؤلؤ)، اطلاعات بسیار اندکی در دست است. نام او فیروز و کنیه‌اش ابولؤلؤ بوده است. مشهور آن است که او یک ایرانی اهل نهاوند از شهرهای استان همدان فعلی بوده است. او در جنگی که میان مسلمانان- در زمان خلافت خلیفه دوم- با ایرانیان رخ داد، به اسارت مسلمانان درآمد و به عنوان برده جنگلی در اختیار مغیره بن شعبه که فرمانروای کوفه بود، قرار گرفت

طبری آورده است: «فیروز نهاوندی بوده بود، به روزگار پارسیان رومیان اسیرش کرده بودند. پس از آن مسلمانان اسیرش کردند و به محل اسارت خویش انتساب یافت [...] شهر نهاوند در آغاز سال نوزدهم به سال هفتم خلافت عمر گشوده شد.» (طبری، ۵۲۹/۲-۵۳۰).

ابولؤلؤة در امور صنعتی مردی کاردان بود و به حرفه‌هایی همچون نقاشی و نجاری و آهنگری می‌پرداخت، و چون برده مغیره بود، باید بخشی از درآمد خویش- روزی دودرهم- را به او می‌پرداخت. طبری آورده است: «روزی عمر بن خطاب به گردش به

بازار می‌رفت. ابولؤلؤه غلام مغیره بن شعبه وی را بدید. ابولؤلؤه که نصرانی بود به عمر گفت ای امیر مومنان در کار مغیره بن شعبه با من نیکی کن که خراجی سنگین بر عهده دارم. عمر گفت: خراج تو چند است؟ گفت هر روز دو درم. پرسید صناعت تو چیست؟ گفت نجارم و نقاش و آهنگر. عمر گفت با این همه کار که می‌کنی، خراج تو سنگین نیست. من شنیده‌ام گفته‌ای اگر بخواهم آسیابی بسازم که به کمک باد کار کند. گفت: اگر سالم ماندم آسیابی برایت بسازم که مردم مشرق و مغرب از آن سخن کنند. وقتی ابولؤلؤه رفت، عمر گفت این غلام هم‌اکنون مرا تهدید کرد. روز بعد کعب الاحبار پیش خلیفه آمد و گفت: «ای امیر مؤمنان وصیت کن که سه روز دیگر خواهی مرد. گفت از کجا دانستی؟ گفت این را در کتاب خدای عز و جل تورات می‌یابم. گفت عمر بن خطاب را در تورات می‌یابی؟ گفت به خدا نه، اما وصف و مشخصات تو را می‌یابم و این که مدت تو به سر رسیده است [...] چون روز بعد شد کعب پیامد و گفت ای امیر مؤمنان یک روز برفت و دو روز دیگر مانده است. پس فردا باز پیش عمر آمد و گفت دو روز گذشته و یک روز و شب مانده که تا صبح زنده خواهی ماند. گوید چون صبح شد عمر برای نماز برون شد و چنان بود که کسانی را به صف‌ها می‌گماشت و چون صف‌ها مرتب می‌شد، می‌آمد و تکبیر می‌گفت. گوید ابولؤلؤه جزو مردم درآمد خنجری در دست داشت که دو سر داشت و دستگیره آن در میان بود. شش ضرب به عمر زد که یکی زیر تهیگاه وی بود و همان بود که او را کشت [...] عمر گفت ای عبدالله برو ببین قاتل کیست؟ گفت ای امیر مؤمنان ابولؤلؤه غلام مغیره بن شعبه تو را کشته است. گفت حمد خدا را که مرگ مرا به دست کسی قرار نداد که یک بار برای خدا سجده کرده باشد. ای عبدالله بن عمر پیش عایشه رو و از او بخواه اجازه دهد که مرا پهلوی پیامبر خدا صلی اله علیه و سلم و ابوبکر به خاک کنند.» (طبری، ۵۵۹/۲-۵۶۰).

از نکات قابل توجه در این گزارش این است که اولاً، ادعا شده که او نصرانی یعنی

مسیحی بوده است و خلیفه هم از همین رو که او اهل نماز و اسلام نبوده، حمد خدا کرده است. ثانیاً، ابولؤلؤه از جفای اربابش مغیره به دادخواهی نزد خلیفه آمده است؛ اما به این دلیل که خلیفه حق را به مغیره داده، او کینه خلیفه را بدل گرفته و پس از تهدید، به قصد انتقام او را کشته است. پس او از این قتل انگیزه شخصی داشته است. ثالثاً، کعب الاحبار که از علمای یهودی بوده، مرگ قریب الوقوع خلیفه را پیش از ضربت ابولؤلؤه و ظاهراً براساس تورات پیشگویی کرده است که البته مسئله ای مشکوک می نماید.

نکات فوق از این جهت در این مقاله اهمیت دارند که اگر فرض شود ابولؤلؤه مسلمان نبوده و برای اقدامش انگیزه شخصی داشته و کعب الاحبار هم یا واقعاً پیشگویی کرده، یا احتمالاً در صدد طراحی قتل خلیفه و نه تهدید او به مرگ بوده دیگر هیچ دلیلی برای بزرگداشت و تجلیل از ابولؤلؤه توسط شیعیان نمی ماند. به همین دلیل است که بعضی شیعیان اصرار دارند او را مسلمان و بلکه محب و شیعه اهل بیت دانسته و انگیزه او را انتقام از خلیفه دوم به خاطر جفای او به خاندان نبوت قلمداد کنند.

غیر از طبری که ابولؤلؤه را نصرانی دانسته، آثاری مانند *مروج الذهب* (مسعودی، ۶۱۷/۱) و *الفتوح* (ابن اعثم، ۳۲۲/۲) هم او را مجوسی (زرتشتی) و اهل نهند در خوانده اند؛ اما آنان درباره پیشگویی کعب الاحبار چیزی ننوشته اند. علامه مجلسی در *بحار و زادالمعاد* درباره دین و مذهب و نیز انگیزه ابولؤلؤه اظهار نظری نکرده است و حتی در حدیثی که از احمد بن اسحاق قمی نقل می کند، تمجید و تحسین از زبان امام عسکری (ع)، رسول اله (ص) و امیرالمؤمنین (ع) درباره ابولؤلؤه به چشم نمی خورد. ابن طاووس و ابن ادریس و شیخ مفید و دیگرانی که نظر آنان را بیشتر بررسی کردیم نیز سخنی در تجلیل از ابولؤلؤه نداند و درباره دین و مذهبش سکوت کرده اند. با این وصف معلوم نیست چرا ناگهان عده ای از شیعیان ابولؤلؤه را قداستی بسیار بخشیده و

او را در ردیف بزرگان و اولیاء بر کشیده و با القابی مانند «حضرت ابولؤلؤه» «بابا شجاع الدین»، «شهید»، «مجاهد» و «شیعه خالص» ستوده‌اند.

افندی که از علمای عصر صفویه است، احتمالاً اولین فرد از علمای شیعه است که به شدت به تجلیل و تکریم از ابولؤلؤه پرداخته و او را از «اکابر مسلمین» دانسته است. وی نوشته است: «ثم اعلم ان فیروز الموفق لقتل عمر هذا قد کان من اکابر المسلمین و المجاهدین، بل من خلص اتباع امیر المؤمنین علیه السلام و ما قالت العامه فی ذمه لغایه عنادهم کله هذیان». (اصفهانی افندی، ۳۸۴/۴) همین نوشته سپس سخنان ذهبی را از *دول الاسلام* آورده که مدعی شده ابولؤلؤه مسیحی بوده و قول سیوطی را از *تاریخ الملوک و الحکماء* آورده که از قول ابن عباس او را مجوسی دانسته است. او آن‌گاه در رد این دو نقل و دفاع از مسلمانی ابولؤلؤه چنین استدلال کرده که پیامبر اکرم (ص) دستور اخراج همه کفار را از مکه و مدینه صادر کرد، چه رسد به اخراج آنها از مسجد، و اهل سنت هم این را قبول دارند و عمر و ابوبکر نیز اطاعت امر رسول الله کردند. حالا اگر ابولؤلؤه به هنگام کشتن عمر، نصرانی یا زرتشتی باشد، چه طور عمر به او اجازه داد که او به مدینه داخل شود، آن‌هم به مسجد. با فرض این مطلب یا عمر امر رسول الله را اجرا نکرده که او را به مدینه راه داده یا خبر کفر ابولؤلؤه نادرست است. فرض اول را آنها هم قبول ندارند، پس کفر ابولؤلؤه نادرست است (همان، ۳۸۵).

استدلال افندی نوعی جدل است که با توجه به مقبولات نسبی اهل سنت صورت گرفته است. نسبی است از این جهت که در آثار معتبر و مهم علمای اهل سنت هم، خلفای ثلاث در عین عظمت و احترامی که دارند، گاهی به هر دلیلی برخلاف سیره و سخنان رسول الله (ص) اقداماتی داشته‌اند؛ گرچه ممکن است این عالمان برای برخی از اقدامات آنان توجیهاتی داشته باشند؛ مانند اینکه آنان خود را اهل نظر و صاحب اختیار بود و به مقتضای شرایط عمل کرده‌اند. نکته دیگری که استدلال افندی را

مخدوش می‌کند این است که همچنان که پیش از این دیدیم مغیره- ارباب ابولؤلؤه- ضمن نوشتن نامه‌ای به خلیفه دوم اجازه ورود ابولؤلؤه را به مدینه درخواست کرد. یک معنای این اجازه خواستن، این است که او مسلمان نبوده است، چه آن‌که اگر مسلمان می‌بود، نیازی به اجازه نداشت و مانند هر شخص دیگری مجاز به ورود به مدینه بود. البته معنای دیگرش می‌تواند این باشد که عمر به خاطر تعصب عربی و ضد ایرانی که داشت، مانع ورود ایرانیان و از جمله ابولؤلؤه به مرکز خلافت شد، نه لزوماً به خاطر غیر مسلمان بودن او؛ و ظاهراً آن‌چه باعث شد خلیفه با درخواست او موافقت کند، مهارت او در مشاغلی همچون آهنگری، نجاری و نقاشی بوده است. (ن. ک. مسعودی، ۱، ۶۷۷)

افندی در تحفه فیروزیه نیز اقوال گوناگونی را از مورخان آورده که قائل به کفر ابولؤلؤه بوده‌اند؛ مانند ذهبی، اشبیلی مغربی، مالکی، ابن قتیبه، سیوطی، واقدی، ابن اعثم کوفی، ابن عربی، حمدالله مستوفی قزوینی، ابن عبدالبر، ابن قیبه دینوری، میرزا مخدوم شریفی «و امثال اینان از اعدای حضرت مرتضی علیه السلام از سگ‌ها و گربه‌ها و روباهان و ماده شغالان». روشن است که در این‌جا افندی عنان از کف داده و خشمش او را به ناسزاگویی کشانده است. او همچنین ادعا کرده که به نظر من کسی از علمای شیعه مقتدم و متأخر، جزماً تصریح به کفر بابا شجاع (ابولؤلؤه) نکرده، مگر مسعودی در مروج الذهب که آن‌هم به خاطر تقیه یا شهرتی بوده که در بین علمای سنی آن زمان داشته و شاید هم منظورش کفر سابق او بوده است. (ن. ک. جعفریان، ۱/۴۴۴-۴۴۵). در نقد سخن افندی می‌شود گفت: اولاً تقیه مسعودی در این موضوع تاریخی معنای چندانی ندارد؛ زیرا مسلمان بودن قاتل خلیفه لزوماً نقطه ضعفی را متوجه خلیفه دوم و عقاید اهل سنت نمی‌کند؛ چنان‌که کفر او نیز لزوماً نقطه قوتی برای خلیفه و عقاید اهل سنت نیست. ثانیاً ابن اعثم کوفی شیعی نیز نقل کفر ابولؤلؤه را آورده است. ثالثاً اینکه

شاید منظور مسعودی کفر سابق ابولؤلوه بوده، بسیار بعید و غیر موجّه می‌نماید. چگونه مسعودی به خود اجازه می‌دهد شخصی را که در حال حاضر مسلمان است کافر و مجوسی بخواند؟

افندی همچنین در دفاع از تشیع ابولؤلوه به مشارق الانوار از رجب بررسی، بهجه المباحج از حسن بن حسین سبزواری و انساب النواصب (تألیف ۱۰۷۶ ق). از علی بن داود استناد کرده است که گویا همگی آنها معاصر یا نزدیک به عصر او هستند. اما معلوم است که استناد به چنین آثاری، در حالیکه آثار قدما آنها را تکذیب می‌کند، راه به جایی نخواهد برد؛ به ویژه با توجه به غلبه فضای شیعه‌گرایی و تا حدی سنی ستیزی در عصر صفویه که احتمال غلو و تندگویی را بالا می‌برد.

به نظر می‌رسد دیدگاه افندی در بین بزرگان هم‌عصرش نیز شیوع و پذیرش کافی نداشته است؛ چنان‌که پیش از وی قاضی نورالله تستری وقتی در مصائب النواصب، سخنان شدیدالحن شریفی را آورده که «مردم کاشان در نهم ربیع چه تجلیل‌هایی از ابولؤلوه کرده و چه اهانت‌هایی به خلیفه دوم می‌کنند»، در پاسخی که به شریفی می‌دهد هیچ دفاعی از ابولؤلوه، مسلمانی و صحت کار او نمی‌کند. (ن. ک. تستری، ۲/۲۴۰-۲۴۴) او در اثر دیگرش نیز که اعتراضات شریفی را ذکر کرده و خود نیز اظهارات تندی را علیه خلیفه دوم آورده است، سخنی در تجلیل از ابولؤلوه و تایید مسلمانی او ندارد (همو، ۱/۸۷ و ۲/۵۴۵).

ب. انگیزه ابولؤلوه

پرسش مهم دیگر این است که آیا ابولؤلوه در این عمل خود، انگیزه دینی- شیعی داشته است؟ گمانه‌های مطرح درباره انگیزه او عبارتند از:

۱. تحریک کعب الاحبار یهودی تازه مسلمان شده (ن. ک. طبری، ۵/۲۰۲۶)؛

مستوفی، ۱۸۳؛ ابوریه، ۱۵۸ - ۱۵۹).

۲. تحریک برخی از مهاجران و بزرگان قریش از جمله مغیره بن شعبه (ن. ک. زهری، ج ۳-۱۸۸/۴ و ۱۸۷؛ شهیدی، ۱۳۸).
 ۳. عرق ملی و ایرانی و انتقام شکست ایرانیان و تحریک هرمزان فرمانده ایرانی که در جنگ با اعراب مسلمان اسیر شده بود. از همین رو بود که عبیدالله بن عمر در انتقام از قتل پدرش، هرمزان و جفینه (از مسیحیان حیره) و دختر ابولؤلؤه را کشت (نک. طبری، ۵۳۰/۲؛ ابن سعد، ج ۳-۱۹۰/۴؛ مستوفی، ۱۸۶).
 ۴. انگیزه شخصی. یعنی به خاطر بی توجهی خلیفه به شکایت او از اربابش مغیره. این مطلب از ظاهر نقل همه مورخان که پیش از این برخی از آنها نقل شد، به دست می آید.
 ۵. ابولؤلؤه مسلمان و شیعه مذهب بود و با انگیزه مذهبی اقدام به قتل خلیفه نمود. (نک. جعفریان، ۴۴۲/۱ به نقل از اصفهانی افندی، *تحفه فیروزیه*؛ ۳۸۴/۴).
- طبق احتمالات یکم تا چهارم که اهل نظر آنها را براساس منابع تاریخی اولیه به دست آورده‌اند، اقدام قاتل خلیفه دوم قابل تحسین و تقدیر نخواهد بود. اما احتمال پنجم هم به دلیل ضعف منابع تاریخی قابل اعتماد نیست. افندی در دو مورد از تألیفاتش (*ریاض العلماء و تحفه فیروزیه*) این قول را تقویت کرده، بدون این که منابع تاریخی معتبر و قابل توجهی برای آن ارائه دهد. حدیث رفع القلم نیز که در آن برای ابولؤلؤه طلب رحمت شده است، دلیلی برای این قول تلقی شده است. اما در صفحات پیشین ضعف سند این حدیث روشن شد. در باره ضعف محتوای این حدیث بعداً توضیحاتی بیان خواهد شد.

ج. سرانجام ابولؤلؤه

سرنوشت ابولؤلؤپس از مجروح کردن عمر هم به نوعی با مراسم نهم ربیع پیوند خورده

است. به این پرسش که ابولؤلؤه پس از کشتن خلیفه دوم چه سرنوشتی یافت؟ دو پاسخ داده شده است:

۱. خودکشی در مدینه. قول مشهور این است که او پس از ضربت به خلیفه دوم در مسجد، قصد فرار داشت؛ اما وقتی مردم برای دستگیری اش به سوی او هجوم آوردند، با خنجری که به همراه داشت، عده‌ای را مجروح و مقتول ساخت و چون راهی برای فرار نداشت، خودکشی کرد. (نک. مسعودی، ۶۵/۳؛ ابن اعثم، ۲۶۶؛ ابن یوسف حلّی، ۳۲۸؛ طبری، ۲۰۲۶/۵).

۲. فرار به کاشان: طبق این قول ابولؤلؤه با حمایت و هدایت علی (ع) از مدینه به ایران گریخت و به کاشان که شهری شیعه نشین بوده، وارد شد. فرماندار کاشان مطابق توصیه‌نامه علی (ع) به او پناه داد و دخترش را برای ابولؤلؤه تزویج کرد. او سال‌ها در کاشان زیست تا سرانجام به مرگ طبیعی از دنیا رفت و در آنجا مدفون شد و اکنون آرامگاهش معروف است.

توضیح بیشتر: مرحوم مجلسی در بحار (۱۱۳/۳۱) اقوالی را از برخی مورخین سنی مذهب نقل کرده که طرفدار قول نخستین‌اند؛ از جمله آنان و اقدی است که نوشته است: «فلما جرح عمر، جرح معه ثلاثة عشر رجلاً فی المسجد، ثم اخذ، فلما اخذ قتل نفسه» (همان، ۱۱۸). همین جمله را علی بن یوسف حلّی (۶۳۵- اوایل قرن ۸ ق.) از قول ابن زبیر نقل کرده است. (نک. العدد القویه، ۳۲۹). هم او از قول سعید بن مسیب خودکشی او را پس از دستگیری در مسجد نقل کرده است (همان، ۳۲۸). مسعودی می‌نویسد: «ابولؤلؤه [...] خنجری همراه برداشت و در یکی از گوشه‌های مسجد در تاریکی به انتظار عمر بنشست. عمر سحرگاه می‌رفت و مردم را در نماز بیدار می‌کرد و چون بر ابولؤلؤه گذشت، بر جست و سه ضربت زد که یکی زیر شکم او خورد و همان بود که سبب مرگش شد و دوازده تن از اهل مسجد را ضربت زد که شش تن از

آنها بمردند و شش تن بماندند. خویشان را نیز با خنجر بزد که بمرد». (مسعودی، ۶۵/۳). ابن اعثم کوفی نیز نوشته است: «ابولؤلؤه درآمد و او را بدان خنجر سه ضربت زد. یک در پهلو، دیگری زبر ناف و سومی زیر ناف. پس صفها بشکافت و بجست و از مسجد بیرون رفت [...] مردمان برجستند و بر عقب ابولؤلؤه بدویدند و آواز می دادند که این دزد خونین را بگیرید [...] او سیزده مسلمان را به زخم کارد زخمی داشت که شش نفر از آن جمله بمردند. عاقبت الامر مردی در او رسید. گلیمی داشت. بر سر او انداخته او را بگرفت. چون ابولؤلؤه دانست که او را بگرفتند و خواهند کشت، خویشان را کاردی بزد و بکشت» (ابن اعثم، ۲۶۶-۲۶۷). در نتیجه «همگی منابع بر این تصریح دارند که ابولؤلؤه پس از کشتن چند نفر در مسجدالنبی خودزنی کرده و کشته شده است. بنابراین مصادر نباید آمدن او به کاشان یا نقطه‌ای دیگر وجهی داشته باشد» (جعفریان، ۸۳۵).

در منابع تاریخی اولیه، خبری از این نظریه نیست. با این همه برخی از متون بعدی، یعنی *مجمعل التواریخ و القصص* (تألیف ۵۲۰ ق مجهول المؤلف، ص ۲۸۰) ابولؤلؤه را با احتمال بیشتری از مردم فین کاشان دانسته است. شاید بر این اساس گمان شده مقبره معروف در کاشان از آن ابولؤلؤه است؛ در حالی که این اثر درباره این که چه بر سر ابولؤلؤه آمده و آیا او پس از انجام قتل خلیفه به کاشان برگشته یا نه، نظری نداده و صرفاً او را اهل فین کاشان دانسته است. لذا در این جا نمی توان آن را مؤید نظریه دوم دانست؛ به ویژه آن که منابع اصلی معتقدند ابولؤلؤه اهل نهاوند بوده است، نه اهل کاشان (نک. مسعودی، ۶۷۷/۱؛ طبری، ۱۹۵۹/۵).

برخی نوشته‌اند شوشتری در *مجالس المؤمنین* معتقد است در کاشان قبری منسوب به ابولؤلؤه هست. (یوسفی اشکوری، ۱۹۹/۶). حتی با این فرض او فقط خبر داده که مردم کاشان قبری را در این شهر از آن ابولؤلؤه می دانند؛ نه این که مؤید نظریه دوم

بوده و این باور مردمی را قبول داشته است. به علاوه آنچه شوشتری در مجالس المؤمنین آورده، سخن خودش نیست؛ بلکه فقط سخن میر مخدوم شریفی سنی را نقل کرده که گفته مردم کاشان را اعتقاد بر این است که آرامگاه ابولؤلؤه در کاشان است (نک. تستری، ۸۷/۱).

گذشت که صاحب ریاض العلماء مدافع مسلمانی و تشیع ابولؤلؤه و قائل به برگزاری عید و سرور شیعیان در روز نهم ربیع است؛ اما با این حال او در این اثرش ادعا نکرده که ابولؤلؤه پس از ارتکاب قتل به کاشان گریخته و در این شهر مدفون گشته است. (نک. افندی، ۳۸۰-۳۸۵)، اما هم او در تحفه فیروزیه معتقد به نظریه دوم است؛ یعنی به نظر او ابولؤلؤه پس از قتل خلیفه به کاشان گریخته و در آنجا مدفون است (نک. جعفریان، ۴۲۵/۱). هر چند آنچه افندی آورده به لحاظ تاریخی فاقد ارزش است، اما از آنجا که نقل چنین اخباری هم نشان دهنده فضای فرهنگی زمانه او و هم مؤثر بر فضای آینده بوده است، در اینجا اجمالی از برخی نظراتش را با استفاده از گزارش یادشده می‌آوریم:

چنان‌که پیش‌تر اشاره شد اصفهانی افندی کتاب خود را به درخواست شاه سلطان حسین صفوی نوشته و شاه این درخواست را زمانی مطرح کرد که برخی از علما و درباریان در محفل جشن نهم ربیع در حضور او بودند. افندی در این کتاب آورده است که یوسف اعور ناصبی گفته است شیعیان معتقدند علی (ع) ابولؤلؤه را به قم برد؛ اما به نظر من حضرت او را به کاشان برد و حرف علمای شیعه هم همین است. ظاهراً منظور او از «علمای شیعه» نجم الدین بن شمس الدین رازی حلب‌رودی و عزالدین حسن حلبی است که در ردّ یوسف ناصبی کتاب نوشته‌اند و احتمالاً معاصر یا نزدیک به عصر خود افندی بوده‌اند (همان، ۴۵۵). میرزا عبدالله می‌افزاید: «مخفی نماند که این مقدار تصلب و تعصب در شیعیگی اهل کاشان که سابقاً نقل شده، همه اینها به برکت آمدن بابا

شجاع الدین به ولایت ایشان و به سعی علمای مجتهدین شیعه که در شهر و نواحی آن خصوصاً که در قریه راوند جمع شده بودند، به هم رسیده بود.» اما بعدها ملوک سنی باعث شدند که کاشان سنی شد تا عصر صفویه که شیعه خالص شد و حتی یک سنی الان ندارد (همان، ۴۵۶). از دیگر کسانی که میرزا عبدالله برای تأیید فرار ابولؤلؤه به کاشان و وفاتش در آن جا به او استناد می‌کند، غیاث الدین خواند میر (۸۸۰ - ۹۴۲ ق) است. او نوشته است: «فیروز به روایت شیعه از مدینه گریخت به طرف عراق شتافت و در کاشان وفات یافت و به مذهب اهل سنت و جماعه همان ساعت گرفتار گشته چون دانست حالش به کنجا منجر خواهد شد کارد بر حلق خویش مالیده، متوجه زندان لحد گردید» (خواند امیر، ۴۸۹/۱) از آن جا که این اثر نیز از متأخرین می‌باشد برای اثبات نظریه دوم کارایی ندارد. سرانجام میرزا عبدالله ماجرای را از کتابی به نام بحرالانساب آورده که مؤلف آن را هم معرفی نکرده است. این داستان چنان وهم‌آلود و آکنده از غلو است که خود او هم آن را باور نکرده است. خلاصه این داستان یا افسانه چنین است: وقتی ابوبکر مرد، عمر خلیفه شد. عمر آسیابی بناکرد که کمی از کارش مانده بود. ابولؤلؤه انصاری رحمه الله علیه روزی از مقابل خانه علی (ع) عبور می‌کرد. حضرت بر در خانه خود نشسته بود. او به امام سلام کرد و گفت ای مولای ما! آگاه باش که من امروز عمر را خواهم کشت. فرمود اگر چنین کنی تو را «شجاع الدین» خواهم نامید. پس ابولؤلؤه آمد و به نحوی خلیفه دوم را به داخل آسیاب کشاند و او را کشت و سپس درب آسیاب را بست و خدمت امام آمد و گفت هزار جانم به فدای تو که الحال عمر را کشتم. حضرت محل نشستن خود را کمی تغییر داد و بابا شجاع را مخفی کرد. وقتی مأموران در پی ابولؤلؤه آمدند، فرمود تا من این جا نشسته‌ام، کسی را ندیده‌ام. پس همان شب حضرت، دلدل [اسب] را زین نهاده، نامه‌ای برای رئیس شهر کاشان نوشت که وقتی بابا شجاع الدین با این نامه نزدت رسید، فوری دخترت را برای او عقد کن.

دلیل شب پنجشنبه چهارم رمضان [حدود شش ماه بعد] به کاشان رسید و در آن وقت رئیس کاشان عبدالکریم بن نوفل بود. وقتی دلیل به در خانه او رسید، او بیرون آمد و دست شجاع را گرفته به خانه برد و دخترش صفیه را به عقد او درآورد. صفیه همان شب آبستن شد؛ وقتی صبح شد زایمان کرد، درحالی که مولودش پسری یک ساله بود. مأموران خلیفه جدید وقتی شش ماه دیگر به کاشان رسیدند و رئیس کاشان را گرفته و ایداء بسیار کردند تا قاتل خلیفه را معرفی کند، تمام مردم قم و کاشان جمع شدند و گفتند چنین کسی در شهر نیست. مأموران بالاخره او را یافتند؛ اما وقتی دیدند بچه‌اش یک ساله است، فهمیدند ابولؤلؤه نیست. در اخبار دیگری هم آمده که یحیی فرزند بابا شجاع خودش شش بچه داشت. در زمان عثمان مخالفان دوباره فهمیدند که بابا شجاع در کاشان است. لذا ابولؤلؤه از شهر خارج شد و در جایی رو به مدینه کرد و گفت یا امیرالمؤمنین! من این کار را برای رضای تو کردم؛ مرا خلاصی ده. «درساعت زمین شکافته شد و حضرت شجاع الدین در آن جا غایب گشت. پس از رفتن خارجیان باز بابا شجاع از زیر زمین بیرون آمده و زنده ماند یا آن که در همان زیر زمین مانده و فوت شد و همان جا مدفون گشته که الحال مقبره‌اش در بیرون شهر کاشان معروف است» (جعفریان، ۱/۴۷۱-۴۷۲).

افندی داستان دیگری را هم به این نحو نقل کرد که عمر در آسیاب به دست ابولؤلؤه کشته شد و بابا شجاع با الاغ گریخته تا آن‌که به معجزه امیرالمؤمنین با طی الارض به کاشان آمد و در آنجا ساکن شد. افندی در پایان نقل‌های فوق را بی‌اعتبار و بی‌اساس دانسته است (همان، ۴۷۲).

د. آداب نهم ربیع

کسانی که به هر دلیل باور کرده‌اند قتل خلیفه دوم به دست ابولؤلؤه، در روز نهم ربیع الاول رخ داده است، به زعم خود از باب تبری از دشمنان اهل بیت (ع) و توی نسبت

به اهل بیت (ع)، آداب و رسوم و مناسک خاصی را برای این روز قائل شده‌اند. به ظن قوی تنها سندی که به نقل از معصومین (ع) در بزرگداشت این روز وجود دارد، همان روایت احمد بن اسحاق قمی است که پیش از این نیز بخش‌هایی از آن را از نظر گذرانده‌ایم. مرحوم مجلسی اصل این روایت طولانی را به طور کامل در *بحارالانوار* و نیز ترجمه آن را در اثر دیگرش *زادالمعاد* - که آن را به فارسی نگاشته - آورده است و با موضع موافق، عمل به محتویات آن را توصیه کرده است (نک. مجلسی، ۳۱، *بحارالانوار*، ۱۲۰-۱۳۱؛ *مجلسی، زادالمعاد*، ۳۷۲-۳۷۸).

در بخش نخست این حدیث آمده است که احمد بن اسحاق قمی زمانی در روز نهم ربیع به اتفاق جمعی از شیعیان برای دیدن امام عسکری (ع) به سامرا می‌روند و امام را در حال انجام اعمال روز عید نهم ربیع می‌یابند. امام به آنها می‌گوید چه عیدی بالاتر از امروز برای اهل بیت. در بخش دوم حدیث مزبور آمده که حذیفه بن یمان از قول رسول الله (ص) نقل کرده که فرمود از خدا خواسته‌ام امروز (نهم ربیع) را روز با فضیلتی برای شیعیان اهل بیتم قرار دهد. لذا خدا به من وحی کرد که ای محمد! به فرشتگانم در هفت آسمان فرمان داده‌ام که امروز را بر شیعیان و محبان شما عید قرار دهند و برای آنها استغفار کنند و کرام الکاتبین تا سه روز گناهان همه مردم را از قلم بیاندازند (و امرت الکرام الکاتبین ان یرفعوا القلم عن الخلق کلهم ثلاثه ایام من ذلک الیوم و لا اکتب علیهم شیئاً من خطا یا هم کرامۃ لک و لوصیک) و هر کس این روز را عید بشمارد، به مال و جان و عیالش برکت می‌دهم و هزار شیعه را می‌آمرزم.

در بخش سوم حدیث آمده که حذیفه پس از قتل خلیفه دوم برای تهنیت گفتن نزد امام علی (ع) آمد و امام سخنانی طولانی بیان کرد؛ از جمله فرمود امروز روزی است که خداوند چشم خاندان رسول را روشنی بخشید و من هفتاد و دو نام برای امروز - یعنی نهم ربیع - می‌شناسم. به درخواست حذیفه، امام این اسامی را یک به یک

می‌شمارد: «هذا يوم الاستراحة و يوم تنفيس الكربه و يوم الغدير الثاني و يوم تحطيط الاوزار و يوم الخيره و يوم رفع القلم و يوم الهدو و يوم العافيه و يوم البركه و يوم الثارات و يوم عيدالله الاكبر و يوم يستجاب فيه الدعاء...». برخی دیگر از این اسامی چنین است: يوم عيد اهل البيت، يوم قتل المنافق، يوم يعرض الظالم يديه، يوم هدم الضلاله، يوم الشهاده، يوم الزهد في الكبائر، يوم العباده، يوم ذهاب السلطان المنافق و يوم البقر (همان).

پیش‌تر درباره ضعف‌های سندی این حدیث مطالبی بیان شد. اما بررسی محتوای این حدیث نیز، صحت آن را با استبعاد بیشتری مواجه می‌کند:

۱. شاید شگفت‌انگیزترین فراز این حدیث آنجا است که می‌گوید خدا وعده داده که به خاطر پیامبر (ص) و علی (ع)، از نهم ربیع تا سه روز هر گناهی از همه افراد برداشته شده است: «ان يرفعوا القلم عن الخلق كلهم ثلاثة ايام من ذلك اليوم و لا اكتب عليهم شيئاً من خطاياهم». حتی اگر به جای «همه خلق»، «همه شیعیان» هم گفته می‌شد، چیزی از تعجب آدمی نمی‌کاست. چگونه می‌توان باور کرد طی سه روز همه تکالیف از آدمی برداشته شود و به عبارتی هر عمل واجبی را بتوان ترک کرد و هر فعل حرامی ولو گناهان کبیره را بتوان انجام داد؟ آیا هیچ سند و مدرکی وجود دارد که نشان دهد احیاناً معصومین و اهل بیت (ع) به مفهوم این سخن اقدام کرده باشند؟ آیا هیچ فقیه و مرجع تقلیدی را می‌توان در طول تاریخ اسلام سراغ گرفت که قائل به تعطیل تکلیف در این سه روز شده و به عبارتی براساس این حدیث فتوا داده باشد؟

۲. معنای بخش مذکور از حدیث با بخش پایانی حدیث که نام‌های این روز را برشمرده، مغایرت دارد؛ همانگونه که مفهوم این اسامی نیز ناقض یکدیگرند. از باب نمونه روز نهم ربیع از یک سو روز رفع القلم و آزادی در گناه دانسته شده، اما از سوی دیگر روز عافیت، برکت، انهدام گمراهی، ترک گناهان کبیره، عبادت، تزکیه و یاری

مظلوم دانسته شده است. چگونه می‌توان هر گناه و ظلم و جنایتی را انجام داد و با این حال آسایش و برکت و تزکیه و عبادت هم سر جایش باقی باشد؟ این مضامین چنان واضح البطلان‌اند که اصرار بر صحت آنها معنایی جز جهالت یا غرض‌ورزی ندارد و هیچ شیعه‌ای نمی‌تواند با قبول آن، مدعی دفاع از حریم اهل بیت (ع) باشد.

۳. نکته مهم دیگر آن است که با یک نگاه اجمالی به سیره رسول الله (ص) و اهل بیت (ع) می‌توان دریافت که شیوه برخورد آنان با خلفای ثلاث و مسائل فیما بین، با مضامین این حدیث سازگاری ندارد. از باب نمونه امام علی (ع) علیرغم غاصب دانستن خلفا، همواره در مشکلاتی که در مسائل حکومتی، دینی و علمی برای آنان پیش می‌آمد، از کمک به آنان دریغ نداشت و آنان نیز بارها فقدان یاری علی (ع) را مساوی با هلاکت خود می‌دانستند. و اینها همه پس از این بود که آن حضرت برای حفظ مصالح عالیه اسلام و مسلمانان با آنان بیعت کرده بود. همچنین در منابع معتبر مکتب اهل بیت علیهم السلام، روایات فراوانی از قول ائمه (ع) اظهار علیهم السلام مبنی بر لزوم حفظ وحدت مسلمانان و پرهیز از توهین نسبت به صحابه مورد احترام اهل سنت و جماعت دیده می‌شود که بر همین اساس فتاوی مراجع شیعه نیز در طی تاریخ فقه، همواره بر اساس وجوب رعایت این امر بوده است.

به هر حال نقل حدیث مذکور که در واقع خود مشتمل بر چند حدیث از چند معصوم (ع) است، باعث شده که برخی از شیعیان در طول تاریخ دست به اقداماتی بزنند که همواره نزاع میان آنان و اهل سنت را دامن زده و متقابلاً سنیان و علمای آنان را به اتخاذ مواضع خصمانه علیه شیعیان واداشته است.

از باب نمونه میرزا مخدوم شریفی (د ۹۸۴ ق) از علمای سنی عصر صفویه بوده که کتاب *نواقض الروافض* را علیه عقاید و آداب و سنن شیعیان به رشته تحریر درآورده است. از دیگر سو تستری در پاسخ او *مصائب النواصب* را نوشت. از مسائلی که مورد

اعتراض شدید شریفی است، همین قضایای مربوط به نهم ربیع است: «و من عاداتهم تعیدهم بعید بابا شجاع الدین و هو اشدّ خموداً ممّا ذکر و شناعته ممّا لایرتاب فیہ من امن بالله المتعال، بل کل کافر ضالّ آلا هذه الفسقة الجهال» (تستری، ۲/۲۴۰). او سپس به رفتار و آداب مردم کاشان در این روز پرداخته است: «انّ اهل قاشان زعموا انّ ابالؤلوه قتل سیدنا عمر و هرب بعد قتله و تستر بقاشان. فاهلوه و حرسوه و حفظوه لتشیعهم الی ان مات بها» (همان). او در ادامه به یکی از مراسم اهانت‌آمیز برخی از افراد شیعه به خلیفه دوم می‌پردازد (همان، ۲۴۱). البته او نوشته است که کاشانی‌ها این کارها را در روز بیست‌وشش ذی‌الحجه انجام می‌دهند؛ زیرا احتمالاً تا آن زمان هنوز قول نهم ربیع مقبول مردم نبوده است. تستری پس از نقل مطالب شریفی، ساحت علمای شیعه و مردم کاشان را از این حرکت تبرئه می‌کند: «ما یأتی به بعض اهل قاشان فی العید المذكور لیس ممّا افتی به احد من العلماء الامامیه و انما هو شیء اتخذه الا جلاف من عند انفسهم علی سبیل المراء و الخلاف» (همان، ۲۴۲). او سپس به جواب نقضی هم پرداخته و برخی از آداب توهین‌آمیز مردم اهل سنت را در تحقیر عقاید و مقدمات شیعه در دوره خلفای عباسی و اهالی گرگان - در عصر قدیم - نقل می‌کند و می‌افزاید: «و اما ما ذکر من الخصوصیات اهل قلم و کاشان و سبزوار غلو هم فی العصبیه، فهو قطرة من بحار تعصبات اهل جرجان» (همان، ۲۴۴).

میرزا عبدالله اصفهانی افندی نیز با اشاره به گلایه‌های شریفی و قبول این که برخی شیعیان روز نهم ربیع را جشن می‌گیرند، مطالبی را از کتاب ضد شیعی شیخ یوسف بن مخروم اعور به این صورت نقل می‌کند: «از جمله قبایح شیعیان یکی دیگر آن است که ایشان را روزی هست که او را «یوم البقر» یعنی روز گاوکشی و یا «یوم البقر» یعنی روز شکم دریدن نامند. در آن روز شیعیان صورتی از عمر می‌سازند و حلوایی که با روغن پخته‌اند در میان شکم آن صورت پر می‌کنند و بعد شکم آن صورت را همان روز

دریده، از آن حلوا می‌خورند. و نقل است که مرد سنی عرب صحرا نشین با دیدن این اعمال در شهر شیعیان می‌گفته است «خدا بر عمر رحمت کناد که خود در زندگی نیکو می‌بوده و در مردگی نیز شیرین و خوب است». و شیخ یوسف افزوده که نگاه کنید به این عقل ناقص جماعت شیعیان (جعفریان، ۱/۴۵۴-۴۵۵). افندی در بخشی از پاسخ خود به شیخ یوسف گفته که من خودم جشن سنی‌ها را در حرمین شریفین در ایام دهه محرم دیده‌ام. گرچه اینان بهانه‌شان این است که این کار را به خاطر شروع سال عربی می‌کنند، نه به خاطر طعن به امام حسین (همان، ۴۷۲). افندی در اثر دیگرش به اشکال شریفی به مراسم کاشانی‌ها گفته است: «ان هذا العمل فی زماننا هذا متروک فی قاشان» و سپس در مقام خرده‌گیری بر او، از مشاهدات خود در بلاد اهل عمان یاد کرده و می‌گوید: «و قد کنت هناك فی ليله الحادی و عشرین من شهر رمضان و هی ليله شهادته-علی- علیه السلام و هم كانوا من اوّل اللیل الی الصبح یضربون الدفوف المزامیر و یفرحون فیها و جعلوا غد تلك اللیله یوم عید لارحمهم الله» (اصفهانی افندی، ۳۸۰/۴). همچنین در اواخر کتاب تحفه فیروزیه، باردیگر بر فضائل روز عید نهم ربیع با عنوان «روز عید بابا شجاع الدین» تاکید می‌کند و حدیث احمد بن اسحاق را از کتاب‌های متعددی نقل و بر آن صحه می‌گذارد (جعفریان، ۱، ۴۷۳). و بالاخره در پایان اثر خویش اظهار داشته: «این روز (نهم ربیع) بسیار عزیز و محترم و شریف و مکرم است.» اما «از دعاها و نمازها و زیارت‌ها چندان چیز بخصوصی تا الحال به نظر نرسیده». با این حال اعمالی مثل غسل، تعظیم و تکریم و خوشحالی کردن، صدقه دادن، اطعام، لباس نو پوشیدن و رفع کدورت‌ها را در این روز قبول دارد. (همان، ۴۷۸).

با این‌که تستری و افندی جشن توهین‌آمیز مورد نظر شریفی را در کاشان تکذیب می‌کنند، اما از بیان تستری و به ویژه از توضیحات اخیر افندی، به نظر می‌رسد که شادی و عید گرفتن این روز در عصر صفویه- دست کم به اشکالی دیگر- امری رایج

بوده است. اما این که این مراسم از چه زمانی در میان شیعیان عجم آغاز شده، روشن نیست. مطالبی که پیش از این‌ها از ابن طاووس آوردیم، نشان از قدمت جشن و شادی شیعیان ایران در نهم ربیع، از قرن هفتم دارد. اشعاری نیز از شعرای قرون هفت و هشت در دست است که مؤید جریان داشتن این رسوم در آن روزگاران است (نک. جعفریان، ۸۳۵-۸۳۶).

نتیجه

جستجو در منابع تاریخی و برخی متون روایی و مذهبی مربوط به قتل خلیفه دوم و قاتل وی نشان می‌دهد که:

۱. قتل عمر بن خطاب توسط ابولؤلؤ ایرانی در ۲۶ یا ۲۷ ذی‌الحجه سال ۲۳ هجری رخ داده، نه در نهم ربیع الاول.
۲. در منابع تاریخی کهن، شاهدی به چشم نمی‌خورد که ابولؤلؤ شیعه یا حتی مسلمان بوده باشد، بلکه این متون معمولاً او را مسیحی یا زرتشتی (مجوسی) معرفی می‌کنند.
۳. به نظر می‌رسد ابولولو در این کار انگیزه اسلامی - شیعی (به معنای عام آن) نداشته است؛ بلکه ظاهراً کینه شخصی او از عمر بن خطاب به دلیل برخورد نامساعد خلیفه با دادخواهی وی مؤثر بوده است.
۴. شواهد تاریخی حاکی از آن است که ابولؤلؤ پس از ضربت به خلیفه دوم، در همان روز دستگیر اما بلافاصله خودکشی کرد و در مدینه مدفون گشت. بنابراین او از مدینه به کاشان یا هر جای دیگری نگریخته است.
۵. آداب جشن و سرور و احیاناً مراسم دعا و زیاراتی که در نهم ربیع توسط برخی از شیعیان در شهرهای ایران انجام می‌شده یا احیاناً می‌شود، مبنای دینی و مذهبی

روشن و صحیحی ندارد و احادیث بسیار محدودی که در این زمینه وجود دارد، دارای اشکالات جدی سندی و مفهومی است.

کتابشناسی

- ابن ادریس، کتاب السرائر، ج ۱، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۰ ق.
- ابن اعثم کوفی، الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲ ش.
- ابن طاووس، الاقبال بالاعمال الحسنه، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۶ ق.
- ابن یوسف حلّی، رضی الدین علی، العدد القویه، کتابخانه مرعشی، قم، ۱۴۰۸ ق.
- ابوریه، محمود، اضواء علی السنه المحمدیه، مؤسسه انصاریان، قم، ۱۴۱۶ ق/ ۱۹۹۶ م.
- اصفهان‌افندی، میرزا عبدالله، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۴، کتابخانه مرعشی، قم، ۱۴۰۱ ق.
- تستری، سید نورالله بن شرف‌الدین مرعشی، مصائب النواصب فی الرد علی نواقض الروافض، ج ۲، دلیل، قم، ۱۴۲۶ ق.
- تستری، قاضی سید نورالله، مجالس المؤمنین، ج ۱ و ۲، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۶۵ ش.
- جعفریان، رسول، پیش در آمدی بر تاریخ اسلام، دانشکده شهید محلاتی، قم، ۱۳۶۴ ش.
- _____، رسول، تاریخ تشیع در ایران، نشر علم، ۱۳۸۷ ش.
- _____، تاریخ سیاسی اسلام (۲)، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴ ش.
- _____، تاریخ سیاسی اسلام، مؤسسه در راه حق، قم، ۱۳۶۶ ش.
- _____، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹ ش.
- خواند امیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین الحسینی، تاریخ حبیب السیر، کتاب فروشی خیام، تهران، ۱۳۵۳.

- زرین کوب، عبدالحسین، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۸.
- الزهري، محمد بن سعد بن منيع، *الطبقات الكبرى*، ج ۳-۴. دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۷/۱۹۹۶.
- شهیدی، سید جعفر، *تاریخ تحلیلی اسلام*، شرکت انتشارات علمی فرهنگی و مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۳ ش.
- شیخ مفید، *مسار الشیعه*، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۳۶۴ ش.
- صادقی، مصطفی، «نهم ربیع یا غدیر دوم»، سایت www.intizar.ir، ۸۸/۲/۲.
- صدر حاج سید جوادی، احمد، *دائرة المعارف تشیع*، نشر شهید سعید محبی، تهران، ۱۳۷۵ ش.
- طبری، محمد بن جریر، *تاریخ طبری*، ج ۵، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ ش.
- کفعمی، المصباح، انتشارات رضی، قم، ۱۴۰۵ ق.
- مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، دارالرضا، بیروت، بی تا.
- _____، *زادالعماد*، ۱۳۷۰ ش.
- مستوفی، حمدالله، *تاریخ گزیده*، باهتمام عبدالحسین نوایی، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴ ش.
- مجملة التوارخ و التخصص*، تحقیق ملک الشعراء بهار، کلامه خاور، تهران، بی تا.
- معین، محمد، *فرهنگ فارسی*، امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۷ ش.
- معلوف، لوئیس، *المنجد فی اللغة و الاعلام*، دارالمشرق، بیروت، ۱۹۸۶ م.
- یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۱ ش.
- یوسفی اشکوری، حسن، "بولؤلؤ"، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۲.